

# مردی پولادین

۶

عمار یاسر صحابی بزرگ پیامبر (ص) و پیشتاز و شکیبا و میزان شناخت حق و باطل وقتی انحرافهای زمان عثمان را دید، به او اعتراض کرد و چندین بار در راه دفاع از حق کتک خورد و یکبار هم تهدید به تبعید گردید و اگر حضرت علی (ع) از او حمایت نمی کرد و از موقعیت و محبوبیت خاصی بین مردم برخوردار نمی بود، به آسانی سر به نیست می شد، اما خلیفه سوم فرصت نابود کردن او را نیافت و عمار هم از پناهنشست و اینک دنباله جزایان... علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بر جای رسول، حامی اسلام، اعزام کننده سپاهیان برای توسعه اسلام، وارد کننده اینهمه ثروت و دارائی به خزانه بیت المال و... است، در اشتباه باشد؟

و از این بدتر عمدا مرتکب ظلم و جنایت شود؟

اما از سوی دیگر شخصیت افسردی

در روزهای نخست برای بسیاری از مردم تصور اینکه شخصیتی چون "عثمان" به خطار رود و از مسیر عدالت و تقوی منحرف گردد، مشکل بود اینان با خود می گفتند: چگونه ممکن است این مرد که از سابقین در اسلام، داماد پیامبر اسلام (ص) کاتب وحی و اکنون خلیفه مسلمین و امیر مومنان!! متکی

مکتب اسلام

دیگران را نیز راهبری می‌کند و چه کسی از رفتن مانده و دیگران را نیز بازمی‌دارد؟ یا خود از مسیر خارج گشته و مردم را هم به گمراهی می‌کشاند؟

اما بهر حال ادامه مبارزات عمار و همفکرانش و سرسختی عثمان و دژخیمان و بارانش موجی در مردم ایجاد کرد، موجی از آگاهی و اعتراض و انتقاد و فکر چاره‌جویی، تا آنجا که گوئی پرده‌ها بالا رفت و دستهای پشت پرده آشکار گردید.

و به تعبیر دیگر، مردم دیده باز کردند و عمیقانه تر نگریستند، تا آنجا که پشت پرده‌ها را هم دیدند و چهره‌ها را از زیر ماسکها شناختند بطوری که نجواها کم‌کم مبدل به زمزمه شد و سپس به فریاد و خروش و جنب و جوش انجامید تا آنجا که گروهی از اصحاب و یاران پیامبر (ص) که ساکن مدینه بودند طوماری نوشتند و برای مجاهدان و مرزبانان و فداکاران در راه اسلام و آنانکه می‌خواستند پرچم توحید را تا اقصی نقاط گیتی به اهتزاز درآورند و صدای اسلام را به گوش جهانیان برسانند، فرستادند، مضمون این طومار چنین بود:

" شما که به منظور اعلائی کلمه حق راه جهاد پوئیده‌اید و برای اینکه نقاط دور را به زیر سایه اسلام بیاورید، اینهمه رنجها را بر خود هموار ساخته‌اید، به مدینه برگردید که دشمن در خانه است و در اینجا دین را فاسد

شماره ۱۱ سال ۱۴

چون " ابوذر " و " عمار " نیز بسیار والا بود و تصور انحراف آنان نیز مشکلتی به نظر نمی‌رسید.

آیا ممکن است ابوذری که محبوب پیامبر (ص) بوده و " آسمان بر سر کسی راستگوتر از او سایه نیافکنده است " راه باطل را بپوید؟ و آیا عمار که قرآن مجید در باره‌اش فرموده است " و قلبه مطمئن بالا ایمان " و به گفته رسول گرامی اسلام (ص) " پاک و پاکیزه است " و " وعده‌گاه او با پیامبر در بهشت است " و " سراپای وجود او پراز ایمان است " و " همیشه با حق است " و " قاتل او جمعیت باغی و ستمگر است " و... به خاطر تفرقه اندازی و ایجاد شکاف در صفوف مسلمانان به خلیفه انتقاد کرده باشد؟ و اصولاً آیا این تهمت به آنان می‌چسبد؟

مردم در این زمینه سردرگم بودند. و این چنینند کسانی که می‌خواهند حق را از روی افراد و شخصیتها بشناسند و افراد را ملاک حق بدانند، که نتیجه این نوع بینش و این گونه داوری، سرگردانی است و ماندن در کوره راه حیرت.

باید حق را تشخیص داد و افراد را با آن ملاک ارزیابی کرد و روش آنان را با ترازوی حق سنجید و دید چه کسی در راه است و چه کسی خارج از آن؟ چه کسی ایستاده و چه کسی نشسته است؟ و کدامین شخص مشغول رفتن و گام سپردن در صراط مستقیم است و

سرانجام عثمان کشته شد و آگاهان باعلی بن ابیطالب (ع) بیعت نمودند و فرمان چرخ رهبری امت را به وی سپردند و می رفتند که به نوسازی جامعه اسلامی بپردازند و گردو غبار از چهره اسلام بشویند و این محضر را از چند قدمی مرگ به حیات و زندگی بازگردانند و از مزایای یک حکومت سالم ، حکومتی بر اساس قوانین الهی و به منظور تامین مصالح مردم ، بهره مند گردند .

و اکنون نوبت عمار و همفکران او است که بیش از پیش چهره حق را نشان دهند و تفاوت بین حق و باطل را آشکارتر از همیشه برملا سازند .

دیگر آن زمان گذشته است که عمار چون آتشی زیر خاکستر و ستاره ای پشت ابر خاموش و آرام ، بسوزد و بسازد و تنها گهگاه جرقه ای بزند و فریادی برآورد ( هر چند همان جرقه ها هم روشنی بخش و همان فریاد هم بیدار کننده بود ) اما اینک که خاکسترها بر باد رفته و ابرها از هم پاشیده شده و دستهای صدا خفه کن را بریده و از حلقومها بیرون آورده اند ، زمان آن رسیده که عمار با تلاشی پیگیرتر و نشاطی فعالانه تر ، درخشش خود را آغاز کند .

اینک عمار مسئولیت سنگینی بر عهده گرفته است ، ولی کسی که در دوران جوانی

می کنند و تیشه به ریشه آن می زنند و آن را ترک می گویند ، بیایید که جهاد واجب همینجا در انتظار شماست ، بیایید و آئین پاک محمدی را از مرگ نجات دهید . . . ۱

XXXX

انقلاب به اوج رسید و انقلابیون خانه خلیفه را محاصره کردند و او دیگر نمی توانست پیشاپیش دژ خیمان راهی مسجد گردد و در آنجا باد در غیغ اندازد و به پشت گرمی بنی امیه بر منتقدان و اعتراض کنندگان تشر بزند و تهدید کند .

او این بار از راه خواهش و التماس وارد شد و به سراغ علی (ع) و عمار فرستاد تا از موقعیت و محبوبیت آنان به نفع خویش استفاده کند و روی همین حساب به فرستادگان خویش توصیه کرد تا با خواهش و تملق هر چه بیشتر ، عواطف این دومرد حق را برانگیزند و از آنان بخواهند تا با انقلابیون مذاکره کنند و آنان را به قبول آشتی با عثمان راضی نمایند اما دیگر خیلی دیر شده بود ، زیرا مشاوران و دستیاران خلیفه راه هرگونه سازش و امید هرگونه اصلاح را بسته بودند و جایی برای اعتماد به قول و بهمان خلیفه باقی نگذاشته بودند . ۲

۱- تاریخ طبری حوادث سال ۳۵ ج ۴ ص ۳۶۷

۲- همان مدرک

ه. بیعت با علی (ع) نشده است، چنین گفت:

" شما که خلافت را بر اساس بیعت

مردم می‌دانید. می‌بینید که مهاجرین و انصار و کسانی که اگر آنان را بر تو ترجیح دهیم نگران نمی‌شوی و اگر تو را بر آنان ترجیح دهیم راضی نمی‌گردی، با علی (ع) بیعت کرده‌اند، البته اینکه می‌گویی به روی نمازگزار نباید شمشیر کشید حرفی نیست اما آیا این حکم مخصوص حالا است؟ و آیا پیش از آنکه علی روی کار بیاید چنین قانونی نبود؟

ماهه می‌دانیم قاتل را باید کشت و زناکار را باید سنگسار کرد و همه می‌دانیم که علی نمازگزاری را نگشته است.

عمار می‌خواست بگوید: این عثمان بود که " ابوذرهارا می‌کشت اما قاتلی چون " عبیدالله بن عمر " را از قصاص و زناکاری چون " مغیره " را از اجرای حد، معاف نمود و تو با او بیعت کرده بودی و در مورد او چنین احتیاطی را پیش نگشیده بودی؟

عبدالله منظور عمار را کاملاً فهمید و جوابی نداشت که بگوید، اما اگر پیشنهاد او را می‌پذیرفت و همگام با مردم می‌شد، دیگر تشخیص و امتیازی برای خود نمی‌دید و حسن شهرت طلسمی وی اشباع نمی‌گردید.<sup>۳</sup>

ادامه دارد

هنگام ساختن مسجد - دو برابر دیگران خشت بردوش می‌کشید و عشق و علاقه‌اش به خدا و پیامبر خشتهای سنگین را بردوشش سبک می‌ساخت، اکنون نیز با سبکباری و رشادت، این بار مسئولیت را به‌دوش میکشد و احساس خستگی نمی‌کند. و او اکنون که در آستانه نمودن بهار عمر است باز در راه هدف شور بهار جوانی را باز یافته است، نه‌پیش از رفتن باز می‌ماند و نه بازویش از کار خسته می‌شود و نه زبانش از گفتن حقایق و دفاع از حق ا

وی در این حال چند تن از افسراد سرشناس را می‌بیند که در بیعت کردن با مردم حق و همکاری با مردم در بازسازی جامعه و همراهی در بوییدن راه تکامل، به بهانه‌هایی خودداری کرده‌اند.

عمار با شناختی که از آنان داشت، جز این توقعی هم از اکثر آنان نداشت اما تصمیم گرفت بایک یک آنان سخن گوید، تا - اگر موفق به هدایت خود آنان نشد - لااقل به مردم بفهماند که اینان در اشتباهند و نباید فریب انزوا و گوشه‌گیری آنان را خورد و از آن جمله با " عبدالله بن عمر " فرزند خلیفه دوم که قیافه‌ای زاهدانه و عالمانه بخود گرفته بود و چنین وانمود می‌کرد که بر اساس یک احتیاط شرفی حاضر